

به نام خدای مهربان

وقتی میمون می شوم

رمان نوجوان
تخیلی - طنز

۳

کلاید و همسایه‌ی جدید



تیموتی رولاند
ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان



فهرست

- فصل ۱: یک چیز محشر ۵
- فصل ۲: امان از دست رزا! ۱۲
- فصل ۳: نشان بده و بگو! ۱۸
- فصل ۴: میمون اسکیت سوار ۲۵
- فصل ۵: همسایه های جدید ۳۴
- فصل ۶: سرک به خانه ی همسایه ۳۹
- فصل ۷: وقت حرکت است! ۴۶
- فصل ۸: خانم مورفی ۵۱
- فصل ۹: گیر افتادم! ۵۸
- فصل ۱۰: خدا حافظ، پشه ی کوچولو! ۶۳
- فصل ۱۱: دزدان خانه ۶۸
- فصل ۱۲: کمک! ۷۶
- فصل ۱۳: گیر افتادی! ۷۹
- فصل ۱۴: دوباره میمون می شوم! ۸۸



دفتر و فروشگاه مرکزی:
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ی ۲۰، طبقه ی همکف، واحد ۱
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۸۲۶۳
کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • سامانه ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳
@ghasedakbooks • www.zekr.co

کلاید و همسایه ی جدید

وقتی میمون می شوم - ۳

نویسنده و تصویرگر: تیموتی رولاند

ترجمه ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۶/۷۵۶

چاپ سوم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۷۳-۷

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۷۰-۶

کلیده ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
مؤسسه ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

چاپ سوم

سرشناسه: رولاند، تیموتی Roland, Timothy

عنوان و نام پدیدآور: کلاید و همسایه ی جدید/ تیموتی رولاند؛ ترجمه ی امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب های قاصدک، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصور. فروست: وقتی میمون می شوم؛ ۳.

رمان نوجوان- علمی تخیلی، طنز. وضعیت فهرست نویسی: قیفا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۷۳-۷ شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۷۰-۶

یادداشت: عنوان اصلی: 2014. Monkey me and the new neighbor

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان های فکاهی مصور موضوع: Comic books, Strips, etc

موضوع: داستان های طنزآمیز انگلیسی موضوع: Humorous stories, English

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۳۶۴ - مترجم

رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ هک و ۵۸۴۵/۱۷۴۱ دا

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۱۹۱۹

فصل ۱ یک چیز محشر

من داشتم داخل کشوهای میز تحریرم، زیر تخته و قفسه‌های کتابخانه‌ام را می‌گشتم.



خواهر دوقلویم، کلودیا، گفت: «تو هم باید مثل من دیروز می‌گشتی و یک چیزی پیدا می‌کردی، کلاید.»
به طبقه‌ی پایین دویدم و وارد آشپزخانه شدم.



Paper from well managed forests
and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.



بگو در موردش صحبت کنم، تنها کاری که توانسته بودم بکنم این بود که موز ناهارم را به همکلاسی‌هایم نشان بدهم و در موردش سخنانی کنم. من موز دوست داشتم.

اما همه‌ی همکلاسی‌هایم به من خندیدند. آن‌ها کاری کردند که دلم می‌خواست از دستشان فرار کنم و جایی پنهان شوم. برای همین هم بود که این بار می‌خواستم یک چیز درست و حسابی با خودم به مدرسه ببرم.



مادر گفت: «بنشین و چیزی بخور، کلاید!»
گفتم: «نمی‌توانم. باید برای تکلیف "نشان بده و بگو"ی امروز مدرسه‌ام یک چیز ویژه پیدا کنم تا به مدرسه ببرم و در موردش صحبت کنم.» بعد از روی میز آشپزخانه یک موز برداشتم و گازی به آن زدم.



گفتم: «سه هفته‌ی پیش، دایناسور اسباب‌بازیم را به مدرسه بردم و در موردش حرف زدم. دو هفته‌ی پیش هم میمون طلایی اسباب‌بازیم را.»
کلودیا گفت: «هفته‌ی پیش هم که یک موز با خودت به مدرسه آوردی.» و بعد خندید.
گفتم: «دیگر یادم نیاور!»

اما مثل همیشه حق با خواهرم بود. چون هفته‌ی پیش یادم رفته بود که چیز ویژه‌ای با خودم به مدرسه ببرم و برای تکلیف نشان بده و

در آشپزخانه به دور و برم نگاه کردم و چندتا گل پلاستیکی صورتی، یک لیوان که رویش عکس یک دلقک بود و یک کلوچه که در ظرف کلوچه باقی مانده بود را دیدم.

دستم را دراز کردم تا کلوچه را بردارم. مادر گفت: «چرا میمون دست‌آموزت را به مدرسه نمی‌بری تا در موردش حرف بزنی، کلاید؟»
دستم را پس کشیدم.



مادر لبخندی زد و گفت: «میمون چیز خیلی خاص و ویژه‌ای است.»
گفتم: «بله. اما...» و بعد به کلودیا نگاه کردم. اما او نمی‌دانست چه باید بگوید.
همه چیز دو هفته‌ی پیش شروع شد. من و

من گرسنه بودم و موزی را که بخشی از آزمایش علمی دکتر والی در موزه بود خوردم.



از آن به بعد، هر وقت که خیلی هیجان‌زده می‌شدم...

... به شکلی میمون درمی‌آمدم!



این میمون دست‌آموز من و کلاید است.



اما هفته‌ی پیش، مادر میمون را دید و کلودیا هم به او گفت...

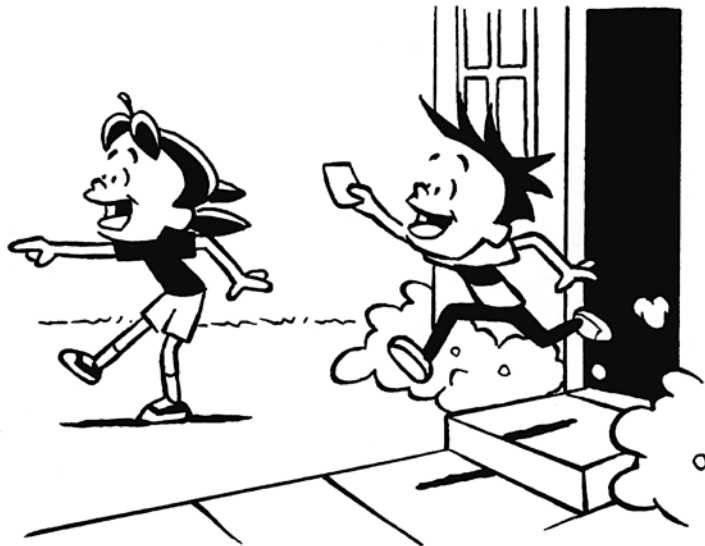
همکلاسی‌هایم برای گردش علمی به موزه‌ی علوم شهر رفته بودیم.

و مادر هم حرف ما را باور کرد.
حداقل تا حالا که باورش شده است.
مادر پرسید: «اصلاً حالا این میمون دست‌آموزت کجاست، کلاید؟»
گفتم: «باید بیرون از خانه باشد.» بعد به سمت در جلویی خانه دویدم. کلودیا هم دنبالم آمد.
بعد من ایستادم.

گفتم: «صبر کنید! فهمیدم چه چیزی را با خودم به مدرسه ببرم و در موردش حرف بزنم!»
به طبقه‌ی بالا دویدم و از کمد اتاق خوابم یک جعبه پر از کارت‌های بیس‌بال را بیرون کشیدم. کارت بازیکن موردعلاقه‌ام، کلاید اسپینر را از میان آن‌ها پیدا کردم.



او بازیکن بیس‌بال بزرگی بود و اسم کوچک محشری هم داشت: کلاید!
کارتش هم کارت بیس‌بال محبوبم بود.
از خانه بیرون دویدم و به خواهرم که روی چمن‌های جلوی خانه ایستاده بود رسیدم.
حالا دیگر نمی‌توانستم برای رفتن به مدرسه و تکلیف نشان بده و بگو صبر کنم.



کلودیا در حالی که به آن طرف چمن‌ها اشاره می‌کرد گفت: «نگاه کن، کلاید! همسایه‌های جدیدمان دارند می‌رسند!»